

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آن طور که بوده
و نه آن طوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

(9)

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب چهارم

برگردان : الف نسیم

پایان کتاب

سازمان ملل متحد

در جریان مبارزه برای ادامه‌ی بقا، توده‌ها دوستان و دشمنان خود را می‌شناسند. طی جنگ جهانی دوم از بسیاری دروغ‌ها و توهمات پرده برداشته شد.

جنگ آستن حوادث غیر مترقبه‌ای بود. جهان از خبر ظاهر شدن ستون پنجمی‌های اروپایی و آسیایی که قصد داشتند با کمک نیروهای نظامی نازی‌ها و ژاپنی‌ها در بسیاری از کشورها قدرت را به دست بگیرند، از بهت و حیرت انگشت به دهان مانده بود. پیروزی‌های سریع نیروهای نازی و متحدانش در مراحل اولیه‌ی جنگ، تعجب تمام کسانی را که سال‌ها، از آماده سازی، حيله گری، ترور و توطئه چینی‌های متحدین شناختی نداشتند، برانگیخت

اما بزرگترین شگفتی جنگ جهانی دوم، اتحاد جماهیر شوروی بود. مانند این بود که پرده‌ی غلیظی از دود کنار زده شده بود تا به این وسیله مردمش، ساختمان اقتصادی، اهمیت رهبران و نیروهای رزمیش را عیان کرد، و به قول "کوردل هول" (Cordell Hull)،

« شجاعت دلاورانه و عشق و علاقه‌ی وطن پرستی آنها »

ارتش سرخ به رهبری مارشال استالین، یکی از مجرب ترین و قدرتمندترین نیروی‌های رزمی، اولین درک و آگاهی حاصله از جنگ جهانی دوم بود. ارتشی که در قطب مبارزان برای آزادی و دموکراسی می‌جنگید.

در ۲۳ فوریه ۱۹۴۲ ژنرال ارتش ایالات متحده آمریکا "داگلاس مک آرتور" (Douglas MacArthur)، اطلاعات ذیل را در مورد نیروهای نظامی ارتش سرخ به هموطنان خود داد:

« وضعیت جهان در حال حاضر نشان میدهد که چشم امید هواداران تمدن و پیشرفت جهانی به پرچم سربلند و دلیر ارتش سرخ دوخته شده است. من شخصاً در جنگ‌های زیادی شرکت کرده، بر بسیاری از آنها نظارت داشته و در ضمن به صورتی دقیق عملیات جنگی بسیاری از رهبران بزرگ را مطالعه کرده‌ام. در هیچ یک از آنها چنین مقاومت جانانه‌ای در مقابل سنگین ترین حملات یک دشمن شکست ناپذیر و به دنبال آن ضد حمله‌ای نابود کننده که دشمن را مجبور به عقب نشینی به کشور خودش کرده باشد را مشاهده نکرده‌ام. »

دومین شناخت بزرگ نشان داد که سیستم اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی چنان کار آمد بود که می‌توانست به صورتی حیرت آور شیوه‌ی تولید خود را با شرایط بسیار دشوار تطبیق دهد.

در سال ۱۹۴۲ وقتی که "ویلیام بات" (William Batt)، نایب رئیس کمیته‌ی تولید برای جنگ در ایالات متحده آمریکا از یک مأموریت رسمی از مسکو بازگشت، گزارش داد:

« من با احساسی از شک و تردید در مورد توان اتحاد جماهیر شوروی در به پیش بردن یک جنگ تمام عیار به آنجا رفتم، ولی به سرعت متقاعد شدم که تمام مردم، زن و بچه تا آخرین نفر در جنگ شرکت داشتند.

من با شک و تردید به قابلیت تکنیکی روس‌ها به آنجا رفتم، و به سرعت در یافتن که آنها به سرعت فکر کرده و آن قدر باهوشند که می‌توانستند کارخانجات خود را راه اندازی کرده و اسلحه‌های مورد نیاز خود را تولید کنند.

من با گیجی و نگرانی کامل، به دلیل روایت‌هایی که اینجا در مورد تضادی که در میان رهبران رژیم وجود دارد به آنجا رفتم ولی با رژیم نیرومند و با کفایت که مشتاقانه از جانب توده‌های مردم پشتیبانی میشد روبرو شدم.

در یک کلام، من به آنجا رفتم که جواب این سؤال را بگیرم: آیا اتحاد جماهیر شوروی متحدی قابل اطمینان و باکفایت است؟ و این سؤال با یک بله با "ب" بزرگ جواب داده شد.

»

سومین آگاهی بزرگ این بود که ملیت‌های مختلف اتحاد جماهیر شوروی به صورتی یک پارچه با شور و شوق وطن پرستانه‌ی بی نظیر از دولت خود حمایت کردند.
نخست وزیر "وینستون چرچیل" در ۳۱ اگوست ۱۹۴۳ در "کیبک" (Quebec) و در نطقی در مورد اتحاد جماهیر شوروی و رهبرانش گفت:

« تا به حال هیچ دولت به وجود آمده‌ای توسط مردم، قادر نبوده است که پس از حملات سخت و خونینی مانند حملاتی که هیتلر به روسیه تحمیل کرد، پایدار بماند. اما روسیه نه تنها زنده مانده و خود را پس از این حملات سخت ترمیم کرده است، بلکه به روشی که هیچ قدرت دیگری در جهان قادر بود، ضربه مرگ بار خود را بر ارتش آلمان وارد کرد. »

چهارمین کشف بزرگ این بود که کشورهای دمکرات غربی متحد با اتحاد جماهیر شوروی با دادن وعده‌ای واقع بینانه راه را برای برقراری یک نظم جهانی جدید با صلح و امنیت برای همه‌ی مردم جهان باز کردند.

در ۱۱ فوریه ۱۹۴۳ یکی از سردبیران روزنامه "نیویورک هرالد تریبون" در یک سر مقاله اعلام کرد:

« در حال حاضر دو راه حل برای انتخاب در مقابل دموکراسی‌ها قرار دارد. اولی آن بود که برای بازسازی جهان با اتحاد جماهیر شوروی همکاری کنند - کاری که ما تمام امکانات لازم را برای انجام آن در اختیار داریم، البته اگر ما بر درستی ضوابط خودمان اعتقاد داشته و از طریق به اجرا گذاشتن آنها هر چه صحیح بودن آنها را ثابت کنیم. دومین راه حل این است که با دسیسه چینان مرتجع و نیروهای ضد دموکراسی در اروپا همکاری کنیم، که البته انتخاب این راه به جز این که کرملین را به دشمن ما تبدیل کند نتیجه دیگری در بر نخواهد داشت. »

"دونالد نلسون" (Donald Nelson) رئیس کمیته‌ی تولیدات جنگی ایالات متحده آمریکا، از بازدید خود از اتحاد جماهیر شوروی، در گزارشی به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۳ در نیویورک، گزارش داد:

« من از سفر خود با اعتقادی راسخ به آینده‌ی اتحاد جماهیر شوروی و پیشرفت‌های آینده نصیب جهانیان، و حتی خود ما خواهد کرد به خانه برگشته‌ام! تا آنجا که من می‌توانم ببینم، وقتی که ما به پیروزی رسیده و این جنگ را پشت سر بگذاریم، به جز وحشت از داشتن سوظن به یک دیگر، چیز دیگری باقی نمی‌ماند که از آن هراس داشته باشیم. وقتی که با مشورت و همکاری با دیگر کشورهای جهان برای ایجاد صلح و ارتقاء سطح زندگی تمام مردم جهان تولید می‌کنیم، باید در راه بر پائی سعادت و خوشبختی انسان‌ها باشیم، سعادت‌ی که تا کنون آن را تجربه نکرده‌ایم. »

در اول دسامبر ۱۹۴۳ در کنفرانس تاریخی تهران، جواب نیروهای ضد آزادی و توطئه‌گران ضد شوروی داده شد. نیروهائی که طی ۲۵ سال به صورتی مداوم با ایجاد آشوب و به پیش بردن سیاست‌های سری، دسیسه‌های ضد انقلابی، ترور، ترس و نفرت، جهان را در چنگال خود اسیر کرده بودند. سیاستی که در نهایت به جنگ نازی‌ها جهت به بردگی کشیدن انسانیت انجامید. رهبران سه کشور قدرتمند جهان، "فرانکلین دیلانو روزولت" رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، پرزیدنت "وینستون چرچیل" نخست وزیر انگلستان و مارشال "جوزف استالین" به نیابت از طرف اتحاد جماهیر شوروی برای اولین بار گرد هم آمده و پس از برقراری چند جلسه‌ی سیاسی و نظامی اعلامیه‌ی سه قدرت را صادر کردند. اعلامیه تهران ضمانت میداد که نازی‌ها از طریق همکاری مشترک این سه متحد نابود خواهند شد. در ادامه، اعلامیه مذکور چشم اندازی از یک صلح پایدار و عصر جدیدی از مناسبات دوستی و مودت میان مردم جهان وعده میداد:

« ما به مسئولیت بزرگی که به عهده‌ی ما و همه‌ی ملت‌ها جهت پایه گذاری صلحی که شرکت تمام مردم جهان و تکفیر شلاق و وحشت جنگ را از جانب آنها برای چند نسل آینده طلب میکند، کاملاً آگاهیم. ما با کمک مشاوران سیاسی خودمان مسائل آینده را مورد بررسی قرار داده‌ایم. ما می‌خواهیم با همکاری و شرکت فعالانه تمام کشورها، از کوچک تا بزرگ، و مردمشان که مانند ملت خود ما با تمام وجود خواهان نابودی خودکامگی و بردگی، دیکتاتوری و تعصب هستند، همکاری کنیم. ما به آنها در صورت پیوستن به خانواده‌ی جهانی کشورهای دمکراتیک، خوش آمد می‌گوئیم. »

قرارداد تهران با تصمیمات تعیین کننده‌ی کرملین در فوریه ۱۹۴۵، دنبال شد. سه رجال دولتی، "روزولت"، "چرچیل" و "استالین"، این بار طی جلسه‌ای در "یالتا" در "کرملین"، و بر اساس سیاست‌های مشترکشان، در مورد نابودی نهانی آلمان نازی و از میان بردن کامل ستاد فرماندهی آنها، به توافق رسیدند. مباحثات "یالتا" مشتاقانه بر روی لحظه‌ی آمدن صلح و اعلام رسمی کنفرانس دوران ساز سازمان ملل در سانفرانسیسکو، که پایه ریزی کردن یک سازمان امنیت جهانی، ریشه گرفته از اتحاد سه قدرت بزرگ از وظایف آن بود، متمرکز شده بود.

در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵، کمی قبل از کنفرانس سانفرانسیسکو، اتحاد جماهیر شوروی یک دوست خوب، و تمام جهان یک رهبر درستکار را از دست داد. پرزیدنت "فرانکلین دیلانو روزولت" در گذشت. اما کاری که او آغاز کرده بود، ادامه یافت. معاون پرزیدنت، "هاری اس. ترومن" که بلافاصله جانشین او شد، بر این موضع بود که جنگ را بر علیه متجاوزان تا یک پیروزی کامل در اتحاد با بقیه‌ی اعضای سازمان ملل ادامه داده و این که سیاست پس از جنگ "روزولت" را که هدفش برقراری یک صلح دائم با همکاری انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی بود را دنبال کند.

در ۸ می ۱۹۴۵، در شهر مخروبه‌ی برلین، نمایندگان ستاد فرماندهی آلمان در حضور فرماندهان ژنرال‌های آمریکایی، انگلیسی و شوروی، قرارداد تسلیم بدون قید و شرط نیروهای نظامی آلمان نازی را امضاء کردند. جنگ در اروپا به پایان رسید. "وینستون چرچیل" در پیغامی به مارشال استالین گفت:

« نسل‌های آینده با صراحت کامل، مانند ما که مغرورانه این پیروزی‌ها را تجربه کرده‌ایم، به دینی که به ارتش سرخ دارند اعتراف خواهند کرد. »

در تاریخ نبردهای جهان، نبردی خونین تر از نبرد میان آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشته است. به مدت ۱۴۰۰ روز، ۴۷ ماه و به عبارت دیگر ۴ سال، جنگی شدید و گسترشی بی سابقه در کارزار واقع در جبهه‌ی بزرگ شرق جریان داشت، و پایان آن ۲ می ۱۹۴۵ زمانی که نیروهای موتوری ارتش سرخ با حمله‌ی خود مهم ترین پایگاه نازی‌ها، قلعه‌ی برلین را به تصرف خود در آوردند، بود. یک سرباز ناشناس ارتش سرخ که پرچم سرخ را بر فراز رایش تاگ (Reichtag) آن برافراشت. پرچم آزادی در سراسر اروپا به اهتزاز در آمد. و در ادامه‌ی آن تأسیس سازمان ملل متحد. نبرد "انگلو ساکسون" در خاور دور بر علیه سومین متحد نازی‌ها، ارتش قیصر ژاپن، ادامه پیدا کرد. حتی در اینجا هم اتحاد جماهیر شوروی قدرت و برادری خود را در رابطه با مسائل مربوط به دموکراسی نشان داد.

طی تمام مدتی که بخشی از ارتش سرخ در غرب با ارتش آلمان نازی می جنگید، بخش دیگر ارتش سرخ در خاور دور مانع فعالیت رقم قابل توجهی از سربازان ژاپنی، رقمی بالغ بر ۵۰۰۰۰۰ نفر از بهترین واحدهای موتوری توکیو در مرز "منچوری" شدند. در ۹ آگوست ۱۹۴۵ اتحاد جماهیر شوروی با ژاپن وارد جنگ شده و به این ترتیب به تعهدات خود در کنفرانس "یالتا" در ژانویه، مبنی بر این که ۹۰ روز پس از شکست آلمان نازی در جنگ خاور دور شرکت کند، عمل کرد. پس از اعلام جنگ از جانب اتحاد جماهیر شوروی و بمباران اتمی دو شهر صنعتی ژاپن توسط ایالات متحده آمریکا، دولت ژاپن تسلیم شده و تقاضای صلح کرد. در ۲ سپتامبر ژاپن با قبول شکست، قرارداد تسلیم بدون قید و شرط را امضاء کرد. در سراسر شرق و غرب جنگ دوم جهانی تمام شده بود.

اما پس از ایجاد سازمان ملل متحد با هدف اتحاد میان قدرت‌های شرکت کننده در جنگ بر علیه فاشیسم و نابودی کامل فاشیسم، موج جدیدی از تبلیغات و توطئه‌های ضد شوروی، که اساس و پایه‌های صلح را تهدید میکرد، آغاز شد. دوباره و در تشابه با شرایط پس از جنگ اول جهانی، مردم اروپا یک بار دیگر تقاضای واقعیت بخشیدن به اهداف دمکراتیک خود را کردند، مردم تحت ستم کلنی‌ها یک بار دیگر تقاضای آزادی و استقلال خود را مطرح کردند و یک بار دیگر ارتجاع بین المللی و نیروهای امپریالیستی خود را جهت محافظت از منافع شخصی خود و منحرف کردن آرمان‌های توده‌ها سازماندهی کردند. و یک بار دیگر، در ارتباط با مبارزه بر علیه دموکراسی جهانی، ضد انقلابیون فریاد جنگ را بر علیه "روسیه‌ی بلشویکی" سر دادند.

هنوز شش ماهی از پایان جنگ دوم جهانی نگذشته بود که "وینستون چرچیل" انجام مأموریت قدیمی خود را به عنوان برجسته ترین منادی نهضت ضد بلشویکی از سر گرفت. پس از شکست قاطع حزب دست راستی او در انگلیس و به دنبال افزایش بحران‌ها در کلنی‌های تحت کنترل امپریالیسم انگلیس، "چرچیل" مجدداً "خطر بلشویک‌ها" را کشف کرد. در تاریخ ۵ مارس ۱۹۴۶ طی نطقی خطاب به مردم آمریکا در "فولتون" (Fulton) واقع در "میسوری" (Missouri) که به صورت گسترده‌ای منتشر شد، چرچیل تقاضای ایجاد اتحادی را میان انگلیس و ایالات متحده آمریکا کرد که هدفش مبارزه بر علیه "مبارزه طلبی‌ها و تهدیدات رو به افزایش کمونیسم روسی بر علیه ارزش‌های مسیحی" بود.

در آمریکا و انگلیس تبلیغات ضد روسی از سر گرفته شد. مردم جهان با ترس و وحشت منتظر آغاز جنگ جهانی سوم بود.

در ۲۰ مارس ۱۹۴۶ در نطقی در کنگره‌ی سنای ایالات متحده آمریکا، نماینده‌ی "فلوریدا"، سناتور "کلاد پیپر" (Claude Pepper) شدیداً در مورد آغاز خطر جنگ دیگری اخطار داد. سناتور "کلاد پیپر" گفت:

« البته روسیه، باید به این نتیجه برسد که دارای آن چنان ایدئولوژیست که هرگز مورد قبول کشورهای که توسط مونوپول‌ها، ارتجاعیون و دشمنان روسیه اداره میشود، نخواهد گرفت، و به همین دلیل باید در نگرانی به سر ببرد.

روسیه میدانند که جنگ چیست. این نگرانی‌ها بی اساس نیست. این نگرانی‌ها از اضطراب و درد، خرابی‌ها و مناطق نابود شده، از مرگ ۱۵ میلیون مرد، زن و بچه - پنجاه برابر بیش از خسارات وارد شده به ما - ، که آنها در جنگ از دست دادند، از بی خانمان و آواره شدن ۲۵ میلیون انسان، انسان‌هایی که با تحمل تمام خسارات، زندگی خود را صرف مبارزه در راه شکست دشمنی که به شیوه‌ای بربرمنشانه و وحشی‌گری غیر قابل توصیفی به سرزمینشان روسیه و مردمش حمله کردند بودند، ریشه میگیرد....

نگرانی‌های روس‌ها از بیاد آوردن این خاطرات افزایش پیدا میکند. آنها تابستان ۱۹۱۹، زمانی را که ارتش ۱۴ کشور، از جمله، انگلیس، فرانسه، چین، ایالات متحده آمریکا، آلمان و ژاپن، در خاک روسیه بر علیه‌ی دولت جوان شوراهای می‌جنگیدند، بیاد می‌آورند....

آنها تحریکات بر علیه سرخ‌ها، آن توطئه‌های آشکار و بی پروا از جانب بزرگ‌ترین قدرتهای سرمایه داری را، توطئه‌هایی که پس از عقب نشینی و یا پس از تحمل شکست از کشور به بیرون رانده شدند، و آن مدت طولانی که روسیه مورد تنفر همه بود و از جانب کسی به رسمیت شناخته نمیشد را به یاد می‌آورند....

آنها به یاد می‌آورند که چگونه هیتلر را بر علیه آنها تجهیز کرده و چگونه از شرکت آنها در مونیخ ممانعت به عمل آمد، جایی که در مورد حمله‌ی هیتلر به آنها، تصمیم گرفته شد.

آنها توطئه‌های آلمانی - ژاپنی - ایتالیایی را که تحت پوشش ریاکارانه‌ی تعهدنامه‌ی ضد کمینترن، برای نابودی روسیه و این که هیچ یک از قدرتهای بزرگ بر علیه این توطئه‌ها اعتراض نکردند را به یاد می‌آورند.... »

سناتور "پیپر" بر روی خطرات پیشنهاد داده شده از جانب "چرچیل" در مورد یک اتحادیه‌ی آمریکائی - انگلیسی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی تأکید کرد:

« اگر دو قدرت از سه قدرت بزرگ تحت پوشش سازمان ملل، سعی در ایجاد کمربند قرنطینه‌ای به دور سومین قدرت بزرگ بکند، تشکیلات سازمان ملل متحد از هم خواهد پاشید.

در این صورت ما باید چه راهی را برای نجات از این بحران انتخاب کنیم؟ و چگونه سازمان ملل متحد و صلح را نجات بدهیم؟

من جرئت کرده و ادعا میکنم، که تنها راهی که برای رهائی ما باقیست، تحقق بخشیدن به پیشنهادات فرانکلین دیلانو روزولت، همان مردی که بیش از هر کس دیگری بیشترین مسئولیت را در آفرینش سازمان ملل به عهده داشت، میباشد:

که اتحاد میان انگلیس، روسیه و آمریکا را به حالت سابق خود بازگرداند و این که سیاستی را به کار گیرد که این سه قدرت بزرگ سیاست دیگری را برای ایجاد صلح و خوشبختی پیشه کنند. »

وقتی که این کتاب برای چاپ فرستاده شد، نویسنده با مردی به نام سرهنگ "ریموند روبینز" که با داستان زندگی او این کتاب آغاز میشود گفتگویی کرد. چند سالی بود که سرهنگ "روبینز" به خاطر این که در سکوت و آرامش زندگی کند، در باغ ۸۰۰ هکتاری خود واقع در "چینیسگات هیل" (Chinesgut Hill) واقع در "فلوریدا"، که او آن را به عنوان پارک طبیعی و محلی برای آزمایشات کشاورزی به دولت آمریکا هدیه کرده بود زندگی، و از ظاهر شدن در جمع اجتناب میکرد. سرهنگ "روبینز"، "خاطرات دوران گذشته"، احساسات گرم در مورد سعادت و خوشبختی انسان‌ها، تنفر خود از پیش داوری‌ها و زیاده خواهی‌ها و علاقه‌ی شدید خود را به ملتی، که او شخصاً تولدش را در گرماگرم نا آرامی‌های انقلاب شاهد بود را به یاد می آورد. اظهارات سرهنگ "روبینز" از این قرار بود:

« بزرگ ترین لحظه‌ای که من تاکنون در زندگیم شاهد آن بوده‌ام، آن لحظه‌ای بود که من دیدم که چگونه شعله‌های امید به آزادی از غل و زنجیر مستبدان و ستمگران در چشمان کارگران و دهقانان روسی، زمانی که آنها به درخواست‌های لنین و دیگر رهبران اتحاد جماهیر شوروی پاسخ دادند، شعله ور شد. اتحاد جماهیر شوروی همیشه به دنبال برقراری صلح در جهان بوده است. لنین می دانست که جنگ مزاحم برنامه‌های بازسازی بزرگ داخلی او و شاید ضایع کردن آن شود. مردم روسیه همیشه از صلح حمایت کرده‌اند. تحصیلات، تولید، استفاده از مناطق پر بار، تمام فکر، نیرو و انرژی آنان را به خود مشغول کرده است. بزرگ ترین وزیر امور خارجه‌ی عصر ما، "کمیسر ماکسیم لیتوینوف"، صادقانه و با درایت کامل، به خاطر ایجاد امنیت همگانی، تا زمانی که سیاست سازشکارانه‌ی انگلیس و فرانسه در مقابل موسولینی و هیتلر انجام آن را غیر ممکن ساخت، فعالیت کرد. اتحاد جماهیر شوروی نه صاحب کلنی و نه به دنبال به دست آوردن کلنی بود. روسیه صدور سرمایه نکرده و به دنبال تبدیل آن به سود نبود. با سیاست استالین تمام اختلافات نژادی، مذهبی، ناسیونالیستی و طبقاتی در داخل روسیه از میان رفت. این اتحاد و هماهنگی مردم اتحاد جماهیر شوروی راه برقراری صلحی جهانی را به ما نشان میدهد. »

پایان کتاب و جمع‌بندی پایانی :

سلسله مقالات کتاب چهارم بروشنی نشان داد و اثبات نمود که انبانی از اتهامات و تهمت های نسبت داده شده علیه اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ دوم جهانی دورخیزدازی بیشترمانه ای بیش نبوده است . سلسله مقالات کتاب چهارم و بویژه سوم بروشنی از جنایات ترتسکی و ترتسکیست ها بمثابة ستون پنجم امپریالیست در همدستی با فاشیستهای ژاپنی و آلمان پرده برداشت و آنان را چون خائنین نه تنها علیه سوسیالیسم بلکه علیه نجات بشریت از عفریت فاشیسم هیتلری و بمثابة دشمن صلح و آزادی در معرض دید همگان قرار داد .

نخستین درس و مهم ترین آموخته این بخش پایانی کشف ارتش سرخ بمثابة نیروی لایزال قدرتمند زحمتکشان برهبری بزرگترین استراتژ جنگی و رهبر واقعی توده های رنج و کار یعنی استالین کبیر بود . رهبر عالی قدری که علیرغم سیلی از اتهامات وقیحانه و

دروغین دشمنانش، هم اکنون عکس وی از طرف توده ها در هر تظاهرات اعتراضی بعنوان پدر روسیه و تنها رهبر عملی هستی بخش نیروهای رنج و کار بر سر دست گرفته می شود. جنگ دوم جهانی برای نخستین بار به بشریت نشان داد که یگانه در هم کوبنده وحشیانه ترین ارتش تا بدان مسلح به مدرنترین تجهیزات جنگی، نیروی متحد و یکپارچه خلق چون ارتش سرخ بود که نه تنها کشور شوراهای را از چنگال بربرهای وحشی فاشیسم نجات داد، بلکه ارتشی بود که در مرکز بلوک آزادی و دموکراسی جنگید و با فداکاری غیر قابل وصفی عملاً پیام آور صلح و آزادی در جهان گردید. بطوریکه ژنرال های 5 ستاره امریکائی و دیگر کشورهای امپریالیستی، تمدن و پیشرفت جهان را بدون مبارزات ارتش سرخ غیر قابل تصور می دانستند.

دومین آموخته این بخش، تجلی برتری سیستم اقتصادی سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی بر سیستم انحصارات سرمایه داری بود. در شرایطی که بحران ادواری نظام سرمایه داری در دهه 30 سراسر جهان را فراگرفته بود- در شرایطی که دول امپریالیستی از آغاز انقلاب دوران ساز اکتبر تا پیروزی علیه فاشیسم لحظه ای از دریایی از تجاوزات نظامی و خرابکارانه در امر تولید و توزیع غافل نبودند- در شرایطی که از ترورهای جنایتکارانه و انواع توطئه گری علیه نخستین ساختمان سوسیالیسم دریغ نمی ورزیدند و با نابودی شریان های حیاتی اقتصادی توسط تجاوزات شان که هرگز تصور نمی کردند شوروی سوسیالیستی بتواند بر روی پای خویش بایستد، آری در چنین شرایط باور نکردنی روسیه لنینی- استالینی قادر گردید در قامت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که برای اولین بار توانسته بود ملیت های مختلف سرزمین پهناور روسیه را در یک پیکر واحد متحد گرداند و با غلبه بر کوهی از مشکلات، مشکلاتی که هر یک از آن قادر بود کشوری را از پا در آورد، نه تنها در مرکز قطب دفاع از آزادی و صلح می رزمید بلکه با ارائه خدمات در خور توجه اقتصادی- لژجستگی- حمل و نقل- درمانی و خدماتی- پژوهشی و ... عالی ترین توانائی های انسان های رها شده از بند اسارت سرمایه را در معرض دید جهانیان قرار داد و برای نخستین بار در تاریخ بشریت مفهوم واقعی نظام انسان ساز سوسیالیستی را در عمل در عرصه یک ششم ارض جهان به ثبوت رساند و سرچشمه الهام صدها انقلابات- جنبشهای آزادی بخش و احزاب کمونیستی در جهان گردید. در عین حال تداوم این سوسیالیسم رهائی بخش، تیر خلاصی بود بر مغز توطئه گر ترسکی و دار و دسته ترسکیست ها که توسط تئوری امپریالیسم پسند "انقلاب جهانی" به همکاری با غدارترین دشمن بشریت یعنی با فاشیسم هیتلری مبارزت ورزیدند. حقیقتی بود درخشان که قادر گردید بر جبین پدیده "ترسکیسم" بمثابة یک جریان توطئه گر و همکار امپریالیسم، ضد انقلابی و ضد مارکسیستی لنینیستی مهر باطل بکوبد.

نکته مهم دیگری که باید بدان دقت داشت تسلیم ژاپن است که آنرا به بعداز بمباران اتمی دو شهر صنعتی ژاپن توسط آمریکا نسبت می دهند. طبق اسناد تاریخی ابتدا زمینه اصلی تسلیم ژاپن بدنبال پیروزی ارتش سرخ در غلبه بر فاشیسم هیتلری بوجود آمد و سپس با درهم شکسته شدن ارتش فاشیستی اش در مرز "منچوری" توسط بخشی از ارتش سرخ رسمنا و عملنا این تسلیم بوقوع پیوست. در واقع بمباران ابر جنایتکارانه آمریکا در هیروشیما و ناکازاکی که بعداز تسلیم واقعی ارتش در هم کوبیده ژاپن انجام گردید بمثابة زنگ خطری بود که علیه سوسیالیسم پیروزمند توسط آمریکا بکار گرفته شد.

این دو "واقعه" تاریخی که اولی یعنی پیروزی ارتش سرخ بر ارتش فاشیستی ژاپن که در راستای شکست کامل فاشیسم هیتلری که سودای استیلای خویش بر جهان را در سر داشت و در خدمت استقرار واقعی صلح در جهان قرار گرفت، با دومی یعنی بمباران بغایت

وحشیانه شهرهای بی دفاع هیروشیما و ناکازاکی که صدها هزار کشته و مجروح و معلول در برداشت و در راستای تهدید واقعی صلح جهانی بکاررفت ، نباید یکی دانست . دو امر کاملاً متضاد که توسط دول امپریالیستی و بویژه آمریکا تلاش می گردد مترادف یکدیگر قرار داده شود و نتیجه گیری گردد که بمباران وحشیانه آمریکا علیه هیروشیما و ناکازاکی بخشی از عملیات نجات دهنده بشریت از یوغ فاشیسم بود . چراکه هنوز شش ماه از پیروزی کامل و واقعی انسان آزاده بر نیروهای اهریمنی فاشیسم ضد انسانی نگذشته بود که مجدداً زوزه های دول امپریالیستی در کشف "خطر بلشویکها" توسط چرچیل و دیگر سران آنان گوش جهانیان را آزرده خاطر گرداند و بار دیگر ثابت نمود که ممالک امپریالیستی نه جهت آزادی و صلح ، بلکه بخاطر منافع آزمندانه و غارتگرانه خویش است خود را وارد میدان نبرد می گردانند . تا سال 1943 که 180 گردان مسلح به آخرین سلاحهای مدرن و پیشرفته فاشیسم هیتلری بخش های وسیعی از خاک شوروی سوسیالیستی در نوردیده بود و خود را به پشت دیوارهای مسکو رساند تا آخرین ضربه کاری را بر قلب تنها کشور سوسیالیستی موجود در جهان وارد کند- حتی تا زمانی که ارتش سربلند سرخ شوروی ارتش فاشیستی هیتلر را تا پشت مرزهای خویش و تا قلب اروپا بعقب رانده بود ، کوچک ترین حرکتی از طرف دول امپریالیستی در مبارزه علیه فاشیسم هیتلری انجام نگردید . تنها زمانی که مردم جهان پیروزی های پی در پی ارتش سرخ بر ارتش فاشیسم را نظاره گر بوده و برقراری آزادی و صلح واقعی خویش را در گرو جانبازی های ارتش سرخ می دیدند، آری تنها در آن زمان بود که دول امپریالیستی جهت سبقت بر سوسیالیسم وارد میدان نبرد شدند. تا ریاکارانه خود را پرچمدار آزادی و صلح جهانی در انظار جهانیان نشان دهند .

نباید هرگز سخنان چرچیل در اواخر سال 1943 که تداوم زندگی صلح آمیز در جهان را ناشی از دلاوری ارتش سرخ می دانست فراموش نمود . این سخنان چرچیل بعد از درهم شکسته شدن کمر ارتش فاشیسم در وصف عظمت ارتش سرخ است .

"نسل های آینده با صراحت کامل ، مانند ما که مغرورانه این پیروزی ها را تجربه کرده ایم ، به دینی که به ارتش سرخ دارند اعتراف خواهند کرد."
این هم از سخنان چرچیل شش ماه بعد از شکست کامل فاشیسم و استقرار صلح و آزادی در جهان می باشد .

"مبارزه طلبی ها و تهدیدات رو به افزایش کمونیسم روسی بر علیه ارزش های

مسیحی ... صلح جهانی را در معرض خطر قرار داده است"

این دو گفته را با هم مقایسه کنیم تا به عمق ماهیت جنگ افروزانه و استعمارگراییانه دول امپریالیستی و شرکت ریاکارانه وی در جنگ دوم جهانی که با اهداف شوم غلبه بر کمونیسم انجام گردید پی ببریم . و در عین حال جوهر کلام آنان در همکاری با ترتسکی را بهتر دریابیم . چراکه دول امپریالیستی از خود ترتسکی آگاهتر بودند که امکان انقلاب سوسیالیستی که همزمان در کشورهای سرمایه داری انجام گردد از محالات می باشد . لذا آنان بهترین راه جهت جلوگیری از سوسیالیسم پیش رونده شوروی در جهان را در همکاری با جاه طلب مطلق العنانی چون ترتسکی دانستند که قصد داشت با افسانه تحقق "انقلاب جهانی" بشریت را "آزاد" گرداند . امپریالیستها دریافتند که ترتسکیسم مطلوب ترین چراغ سبز و بهترین هموار کننده راه انحصارات سرمایه داری در جهان می باشد .
دقیقا از همین درک مشترک می باشد که ترتسکیست های وطنی با زبان امپریالیستها با ما سخن می گویند و "استالینیسم" را خطر عمده می دانند و چون امپریالیستها از

مارکسیسم و حزب طبقه کارگر بی ایدولوژیک و دیگر لاطانات ضد مارکسیستی لنینیستی بلغور می نمایند .

اخیراً ترتسکیستهای وطنی بار دیگر در همزیانی و همسویی با دول امپریالیستی در سم پاشی علیه نخستین ساختمان سوسیالیسم، با لگد مال نمودن واقعیات های درخشان تاریخی- با انکار ماهیت جنگ افروزانه ، تخریب گرایانه و تبلیغات دیوانه وار ممالک امپریالیستی علیه شوروی سوسیالیستی (یکی از عوامل کلیدی در شکست ساختمان سوسیالیسم)، چون ارباب ترتسکی که همکاری با غدارترین دشمنان سوسیالیسم را بر همکاری با دوستداران ساختمان سوسیالیسم ترجیح داد، عملناً و رسمناً از طریق ارگان رسمی تریبون ترتسکیستها اعلان داشتند ؛

"این امپریالیست و سرمایه داری نبود که باعث شکست سوسیالیسم در شوروی گردید بلکه تز انقلاب سوسیالیستی در یک کشور استالینیسم بود که باعث شکست سوسیالیسم شد" (نقل به معنی)

و بدین ترتیب بر دستان تا مرفق بخون آغشته دول امپریالیستی و فاشیسم هیتلری که با تجاوزات بربرمنشانه خویش طی بیش از 8 سال زمین سوخته برای مردم شوروی باقی گذاردند آب تظہیر می ریزند .

ترتسکیستها شق القمر کرده و از میان خروارها نوشتار 12 جلدی از آثار استالین تنها آنهم بدروغ نوشته " استالین به طبقه کارگر اعتقادی نداشت" را کشف کرده اند . و بدین سبب قصد دارند با دست و پا زدن های مذبوحانه همکاری ترتسکی و ترتسکیستها با شرورترین دشمنان نخستین حکومت کارگری در جهان را با این باصطلاح کشف آبدوغ خیاری خویش چون همیشه توجیه نمایند .

اصولاً انتساب القاب- معانی و تأبیر آنچنانی به آموزگاران پرولتاریا که هرگز ربطی به آنان ندارد یکی از شیوه های تخریب مارکسیسم لنینیسم می باشد که این روزها توسط کسانی ، برخی عمداً و برخی غیر آگاهانه بکار می رود . بی ضرر و بی خطر نمودن مارکسیسم لنینیسم در مبارزه علیه بورژوازی آن هدفی است که توسط عمال و ادیادی امپریالیستها بکار گرفته می شود . ترتسکیستها از قضا در این مسیر در صدر جدول قرار دارند و دارای ید طولانی نیز می باشند .

بیشرمی- گستاخیهای ناجوانمردانه- سفسطه گری- وارونه گری- تحریف گرایی- تکرار گفته های امپریالیستها و ضد کمونیستها در قاموس ترتسکیستها حد و مرزی ندارد. یک ترتسکیست با شرافت و صادق کسی است که قاطعانه تنوری انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد را که طراح اصلی آن لنین است تحت عنوان تز ضد مارکسیستی رد نماید و "انقلاب جهانی" ترتسکی را تحت عنوان مارکسیسم پذیرا گردد. و نه اینکه ناجوانمردانه- مغرضانه و با سفسطه گری خاص طبقاتی بورژوازی، استالین را آماج حملات بیشرمانه خویش قرار دهد و بدروغ و بسک امپریالیستها آنرا قاتل بیش از یک میلیون دهقان شوروی- 360 کادر مرکزی حزب بلشویک- همکار هیتلر و اراجیفی از این دست قلمداد گرداند .

ترتسکیستها ، از همکاری استالین با فاشیسم هیتلری علیه لهستان سخن می گویند. واقعه لهستان چه بود:

در سال 1939 درست قبل از حمله نازی ها به لهستان ، دولت وقت از انعقاد قرار داد با ارتش سرخ امتناع ورزید و از اجازه عبور ارتش سرخ از خاک لهستان جهت مقابله با نیروی های متجاوز فاشیستی هیتلر جلوگیری نمود . این سیاست خاننازه برای لهستان نتایج زیانباری را در بر داشت . بطوریکه پس از عبور نازی ها از مرز، دولت لهستان از کشور

فرار کرد و ذخیره های طلای کشور را با خود به تبعید برد و خود را از آن به بعد "دولت تبعید" نامید و به دسیسه های ضد شوروی خود که لهستان را به نابود کشاند ادامه داد . بر کسی پوشیده نیست که اجرای این دسیسه ها بدون پشتیبانی سیاسی- اقتصادی و مذهبی محافل ضد شوروی که پیروزی نظامی شوروی سوسیالیستی بر آلمان نازی را علیه منافع خود می دانست، امکان پذیر نبود . نباید فراموش نمود وقتی که فاشیسم آلمان به چکسلواکی اخطار داد و چک ها خود را برای دفاع آماده می کردند، دولت لهستان با بسیج ارتش ضد شوروی خویش به عنوان عامل مهمی بر سر راه کمک های اتحاد جماهیر شوروی به چک عمل کرد . در همان ایام بود که هیتلر بعنوان "پاداش" اجازه داد که لهستان منطقه ای از چکسلواکی به نام "تشین" را به مصادره ی خود در آورد .

در واقع دولت تبعیدی لهستان که بر ضد منافع اتحاد جماهیر شوروی و به نفع آلمان نازی فعالیت می کرد ، دولتی بود که از همان ابتدای تولد منحوس اش توسط فنودال ها ، مالکان بزرگ و نیروی نظامی اداره می شد و بمثابة تخم چشم جریانات ضد شوروی تحت نام "نوار قرنطینه" عزیز دوردانه امپریالیستها به حساب می آمد و با جریانات تروریستی ترتسکیستی- بوخارینستی ارتباط مستقیم داشت . واقعیت همکاری دولت لهستان با هیتلر و ارتباط مستقیم آن با جریانات ترتسکیستی ، که توسط ترتسکیستها بدروغ در قالب همکاری استالین با هیتلر بیان می شود از همین واقعه تاریخی- سیاسی نشئت می گیرد .

ترتسکیستها ، از بستن قرار داد استالین با هیتلر در مونیخ سخن می گویند. حقیقت انعقاد این قرارداد چه بود:

شوروی سوسیالیستی کاملاً هوشیار و آگاه بود که بعد از به قدرت رسیدن هیتلر در سال 1936 مورد آماج حملات راست ترین نیروهای انحصارات امپریالیستی در پیکر فاشیسم هیتلری قرار خواهد گرفت . در همان بدو بقدرت رسیدن هیتلر رفیق استالین پیرامون اهداف شوم انحصارات سرمایه داری به حکومت شوراهای هشدار داد و از نظر سیاسی- اقتصادی و نظامی خود را جهت مقابله در صورت حمله آماده می نمود . بدیهی که حمله فاشیسم به کشور شوراهای نه فقط تنها به ضرر کشور شوراهای و علیه سوسیالیسم بود، بلکه در جهت رشد فاشیسم در اروپا و تهدید جدی برای صلح جهانی محسوب می شد . و قربانیان اصلی آن مردم و برنده این جنگ تجاوزکارانه دول امپریالیستی و بویژه راست ترین جناح آن یعنی فاشیسم می بود . بنابراین می باید در راستای جلوگیری از این حمله تجاوزکارانه به تدابیری انقلابی متوسل گردید . دولت سوسیالیستی شوروی جهت دفاع از موجودیت خویش نیاز مبرم به زمان داشت تا خود را برای مقابله در تمامی عرصه ها آماده نماید. یگانه سیاست منطقی و صحیح جهت حفظ ساختمان سوسیالیسم ، انعقاد قرارداد عدم تجاوز مابین دو دولت بود . بر اساس این سیاست اتخاذ شده در سال 1938 ، در مونیخ قرارداد عدم تجاوز نظامی به شوروی توسط وزیر خارجه وقت با دولت آلمان فاشیستی به امضاء رسید .

حال با توجه به ماهیت انساندوستانه و صلح طلبانه سوسیالیسم که تنها در شرایط آزادی و دموکراسی و صلح واقعی قابل رشد و گسترش است، آیا انعقاد پیمان عدم تجاوز نظامی با فاشیسم تا بداندن مسلح که سودای تسلط بر جهان را در سر می پروراند و هدف اصلی اش نابودی سوسیالیسم بمثابة بزرگترین خطر می باشد ، خیانت به سوسیالیسم و همکاری با فاشیسم معنی می دهد؟؟؟؟!!!

واقعت این است ترتسکیستها که در شرایط آزاد و برابر خود را نتوان در جدال سیاسی می بینند ، ترجیح می دهند در شرایط بلبشوی سیاسی- اقتصادی عرض اندام نمایند تا قادر شوند توطئه گری و دسیسه های ضد انسانی خویش را به پیش برند . این است که

تلاش زبوانه می نمایند تا با اتهامات دروغین چون همکاری استالین با هیتلر، چهره افتخار آفرین بزرگترین پرچمدار راستین ضد فاشیسم را آلوده سازند تا از طریق این آلوده سازی، ننگ همکاری واقعی ترسکی با هیتلر و دیگر امپریالیستها را ماست مالی نمایند .

ترتسکیستها ، جهت "انقلاب سوسیالیستی جهانی" به طبقه کارگر ایران توصیه می کنند و چاره ی کار برپائی این "انقلاب" را در امپریالیست شدن می بینند . صدور تولیدات به دیگر کشورها و رقابت با دول امپریالیستی که چیزی جز غارت دست رنج نیروی سرمایه از کار نمی باشد، راز رهائی طبقه کارگر و راه نجات وی از خفگی تجویز می گردد . و بدتر از آن ، این راه استعماری و استثماری را بعنوان وسیعترین دمکراسی در جامعه تلقی می گردانند . باور نمی کنید ، با هم گفته های ترتسکیستها را مرور می نمایم :

"اصولا اگر طبقه کارگر نتواند رشد بارآوری کار را گسترش دهد و در یک رشته یا دو رشته از تولیدات ملی بستگی به شرایط اقتصاد طبیعی آن کشور دارد ؛ در بازارهای جهانی سری داشته باشد در خود خفه خواهد شد طبقه کارگر باید دستی در بازارهای جهانی داشته باشد و گر نه شکست خواهد خورد برای نیل به این امر رهبری طبقه کارگر در تولید و خود مدیریتی کارگران و ایجاد وسیعترین دموکراسی در جامعه ؛ ضرورت دارد"

در واقع این توصیه ترتسکیستها در امپریالیست شدن و رقابت کردن با دیگر امپریالیستها در بازار جهانی ، همان جان کلام عملکرد ترسکی در همکاری با دول امپریالیستی بود که وی را به همکاری با فاشیسم هیتلری واداشت .

این حضرات امپریالیست پسند ، استالین را به تز سازش طبقاتی متهم می گردانند و تلاش دارند از این طریق زشتی سازش واقعی ترسکی با دول امپریالیستی که نتیجه تنوری "انقلاب جهانی" وی می باشد در اذهان مستور نمایند . بی دلیل نیست که جریانات ترتسکیستی در تمامی کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری از آزادی های بورژوازی برخوردار و دارای دفتر و ارگان رسمی می باشند . حتی در دانشگاههای ایران بطور آزادانه در توصیف "مارکسیسم" سخنرانی می کنند- و بلاک های ترتسکیستی از هر گونه بلوکه کردن و سانسور در امان می باشند .

اتهام سازش طبقاتی به رهبر کبیر ساختمان سوسیالیسم در حالی است که جهان امپریالیستی تا کنون نمونه قاطع و سازش ناپذیری چون استالین در عرصه مبارزه طبقاتی بخود ندیده است . نظرات و عملکرد استالین در مبارزه علیه بورژوازی چنان درخشان است که تصور آن لرزه مرگ بر اندام بورژوازی جهانی می اندازد . رفیق استالین همواره به مبارزه طبقاتی اعتقاد راسخ داشت بطوریکه حتی در آخرین سخنرانی اش صریحاً بیان نمود؛

تا زمانی که محاصره امپریالیستی(سرمایه داری انحصاری) به محاصره سوسیالیستی تبدیل نگردد حق نداریم لحظه ای از مبارزه علیه بورژوازی غفلت نمایم .

ترتسکیستها این روزها به سیم آخر زده اند و به تمامی اصول مارکسیسم لنینیسم که استالین تا آخرین لحظه ی حیاتش بدانها وفادار- بر آن پافشاری می نمود و آنها را راهنمای عمل بلشویسم قرار داده بود ، یورش ناجوانمردانه ای را آغاز کرده اند و با انتساب آن اصول به استالین، عملا تیرهای زهرآگین خویش را علیه اصول رهائی بخش مارکسیسم لنینیسم نشانه گرفته اند .

ترتسکیستها بعداز وارد نمودن انبانی از اتهامات دروغین بورژوامآبانه علیه مبانی اساسی و پایه ای مارکسیسم لنینیسم ، نتیجه گیری می کنند :

"ریشه تمام این تنوری ها در تز "ساختمان سوسیالیسم در یک کشور است" که استالین بر خلاف مارکس و لنین آنرا به جامعه کومونیستی جهان تحمیل کرد و باعث

نابودی جنبش طبقه کارگر در سطح بین المللی شد خدمتی که استالین (بخوانید لنین-ادیب) به بورژوازی کرد نه بوش کرد نه تاچر نه موسیلینی نه هیتلر ..."

بر تمامی مارکسیست لنینیست های راستین کاملاً روشن است که طراح تز "انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد" لنین است و نه استالین. در واقع ترسکیستها این خادمین بورژوازی و خائنین به مارکسیسم لنینیسم بخاطر ماهیت بزدلانه خویش در همزبانی و همراهی با امپریالیستها و تمامی ضد انقلابیون جهان، تلویحاً لنین و مارکس را خائن تر از بوش-تاچر-موسیلینی و هیتلر قلمداد می کنند ولی بخاطر اینکه بمانند دیگر ضد انقلابیون که ماموران تا در راستای منافع بورژوازی در صفوف کمونیستهای راستین "سردرگمی" ایجاد گردانند، ابتدا برخی از اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم را تحت عنوان انحرافات "استالینیسم" بر شمرده و بر آن بیشرمانه می تازند و سپس نتیجه گیری می کنند که تمامی این انحرافات ناشی از تز "ساختمان سوسیالیسم در یک کشور است"، و بدین ترتیب با مبتدل ترین شیوه های سفسطه گرایانه، لنین مبتکر اصلی این تز-تکامل دهنده مارکسیسم عصر امپریالیسم، خائن تر از بوش و هیتلر می گردد و طبیعتاً دامن مارکس و انگلس را که با دفاع قاطعانه و شجاعانه شان از کمون پاریس و دهها جنبشهای آزادی بخش بر امر انقلاب در صورت توانائی طبقه کارگر در هر کشور جداگانه تاکید نموده اند، آلوده می سازد. اصولاً مگر مارکسیسم؛ جز انقلابی که در پروسه آن پرولتاریا تحت رهبری حزب طبقه کارگر در هر کشوری در صورت توانائی باید بورژوازی را از اریکه قدرت بزیر کشد، معنی دیگری هم می دهد که ما از آن بی خبر؟؟؟؟! مگر سرپیچی و عدول از امر انقلاب سوسیالیستی در هر کشوری در شرایط برتری قوای تناسب طبقاتی، خیانت به انقلاب معنی نمی دهد؟! پس دیگر صیغه ی "انقلاب جهانی" (با برداشت ناقص و خود تأبیری) چیست، که باید بر اساس آن از امر انقلاب عدول کرد و منتظر بقیه ماند که بطور همزمان انقلاب کنند. مگر نیروهای انقلابی بدرستی حزب توده ایران را بدلیل عدول از امر انقلاب در اثنای کودتای ننگین 28 مرداد به خیانت به امر انقلاب متهم نمی نمایند؟!

پر واضح است که تمام درد و سوزش ترسکیستهای ضد لنینیست در حمله به استالین، ناشی از تز انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد است که طراح اصلی آن لنین است- موجد این انقلاب لنین بود که در بدترین شرایط اقتصادی-سیاسی حاکم بر کشور شوراها برخلاف ترسکی، صریحاً و قاطعانه اعلان داشت؛ ما از دل نپ سوسیالیسم را بیرون خواهیم آورد، و بدون توجه به تخیل پردازی "انقلاب جهانی" ترسکی، حتی یک لحظه هم در پیشروی امر انقلاب تعلل نورزید و منتظر دیگران نماند که همراه با آنان تداوم انقلاب را به پیش برند.

تمام هنر ترسکیستها چون اربابشان ترسکی هنری که تنها در خدمت منافع بورژوازی جهانی است، در وارونه جلوه دادن نظرات آموزگاران پرولتاریا می باشد. بی دلیل نبود ترسکی با تمامی نظرات لنین مخالف بود و به نقض آشکار اصول اساسی بلشویسم می پرداخت. ترسکیستها این میراث خواران بحق ترسکی هم نیز نمی توانند عاری از ترفندهای مذبحخانه و خانانانته بت اعظم خویش باشند.

پیرامون اصول اساسی مارکسیسم، تز "انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد" و مخالفت آشکار ترسکی علیه نظرات لنین و همچنین نقض پرنسیب های مارکسیستی توسط ترسکی که لنین بر آن تکیه داشت، دهها مقاله با استناد به مکتوبه های مشخص به نگارش در آمده که جویندگان حقیقت می توانند با رجوع به آرشیو سایت "من و پالتاک" و "ایرانی ما" بدانها دسترسی داشته باشند. مقالاتی که با اسناد تاریخی ثبات نموده،

ترتسکیسم بمثابه "لنگ حمام" در مخالفت و خیانت با لنینیسیم هر روزه از تنی به تن دیگری پوشانه شد و اکنون دارودسته ضد انقلابی و بزدل ترتسکیستهای وطنی تلاش فراوان دارند رسالت خدمتگذاری ارباب ترتسکی به فاشیسم هیتلری را در جنبش کمونیستی ایران، در همزبانی با بورژوازی به اجرای در آورند .

در واقع "انقلاب جهانی" ترتسکی ، همان "انقلاب جهانی" مهدی موعود است که توسط بنیان گرایان اسلامی به بشریت نوید داده می شود . باش تا صبح دولتت بدمد!

در پایان سلسله مقالات این کتاب بجاست مجددا نهایت سپاسگزاری خود را از رفیق الف نسیم بخاطر کار بسیار ارزشمندش در ترجمه کتاب چهارم "توطئه بزرگ" ابراز نمایم .

در واقع کار اصلی این اثر بسیار درخشان حاصل فعالیت خستگی نا پذیر رفیق گرامی الف نسیم می باشد که علیرغم مشغله کاری قادر گردید با کار شبانروزی خویش اثری از خود باقی گذارد که چون خاری در چشم ترتسکیستها می خلد .

کار گرانقدر و خطیری که مطمئنا در افشای چهره ترتسکیستها خدمتی ارزنده به جنبش کمونیستی ایران است و بمثابه قطب نمای راستینی جهت روشنگری پیرامون چگونگی ساختمان سوسیالیسم در شوروی پرتو افشانی خواهد نمود .

.....
بهمن ادیب 2007/10/25

پایان